

بیانیه درباره‌ی

سیاست بین‌المللی جنبش‌کارگری ایران

رشد و تحول چشم‌گیر جنبش‌کارگری ایران در سه سال گذشته بسیار سریع‌تر از آنچه تصور می‌رفت با خود سؤال‌اتی تعیین‌کننده را طرح کرد. جنبش‌کارگری ایران به‌طور کلی و فعالین سوسیالیست آن به‌طور ویژه در تناقضی واقعی قرار گرفته‌اند. از یک سو هنوز بین انکشاف جنبش‌کارگری ایران و دستیابی آن به‌تشکل‌های توده‌ای وسیع، نیرومند و بانفوذ فاصله‌ای زیاد وجود دارد؛ از سوی دیگر این جنبش در همین مراحل اولیه رشد خویش با سؤال اساسی تبیین موقعیت خود در سطح بین‌المللی و اتخاذ سیاست در این زمینه روبرو شده است.

مبارزات تاکتونی کارگران در ایران حتی آن‌جا که اشکال اعتصاب و اعتراضات متنوع مبارزاتی برای دستیابی به‌خواسته‌های فوری را پشت‌سر گذاشته و ایجاد تشکل مستقل خود را هدف قرار داده است، تا لحظه‌ی حاضر اساساً قرین موفقیت نبوده است. گرچه طبقه‌کارگر ایران در این دوران توانست ابعاد محفلی و کوچک سازمانی را پشت‌سر گذاشته و در سطح اجتماعی ظاهر شود، اما هنوز (با سندیکای واحد) تنها یک تشکل توده‌ای خود را ایجاد کرده است. این سندیکا نیز امروز از هرسو مورد تهدید است و درگیر نبردی است بر سر بودن یا نبودن.

این وضعیت عمومی جنبش‌کارگری ایران است. هیچ جمع، محفل، گرایش و گروهی در جنبش مستقل کارگری ایران وجود ندارد که امروز بتواند ادعای مقابله موفقیت‌آمیز با این شرایط را داشته باشد. حتی سندیکای واحد نیز، علی‌رغم دست‌آوردهای بزرگ و غیرقابل انکار تاریخی خویش، هنوز تا دستیابی به‌موقعیتی مستحکم فاصله دارد. این مصاف سنگینی است که بیش‌ترین تلاش‌های طبقه‌کارگر در ایران را ضروری می‌سازد. و دقیقاً سنگینی همین مصاف خود دلیل مضاعفی است بر اهمیت امروز حمایت بین‌المللی از جنبش‌کارگری ایران.

امروز این سؤال با تمام ابعاد خود درمقابل جنبش‌کارگری ایران به‌طور کلی و در مقابل فعالین سوسیالیست آن به‌طور مشخص ظاهر شده است که متحد کدام است و دشمن کیست؟ مادام که سازمان‌یابی جنبش‌کارگری ایران ابعاد نطفه‌ای و محفلی خود را پشت‌سر نگذاشته بود، این سؤال هنوز معنای عملی نداشت. اما به‌محض این که جنبش به‌مرحله‌ای از نفوذ اجتماعی رسید، که دیگر انکار آن برای دشمنان‌اش امکان‌پذیر نیست، آن‌گاه همان سؤال یک‌بار دیگر با قدرت تمام خود را طرح می‌کند؛ و البته این‌بار با معانی عملی کاملاً متفاوت. پاسخی که تا دیروز راهنمای عمل بود یک‌باره دیگر ناکافی به‌نظر می‌رسد. برای بسیاری، تازه با روشن شدن ابعاد و نتایج متفاوت چنین پاسخ‌هایی است که معنای واقعی جهت‌گیری‌ها روشن می‌شود و آن‌چه تا دیروز و در عرصه‌ی نظری برای عده‌ای درست به‌نظر می‌رسید، یک‌باره تبدیل به‌نادرست می‌شود و آن‌چه برای عده‌ای دیگر نادرست بود، یک‌باره اهمیت می‌یابد.

این وضعیت حاصل شرایط ویژه و دشواری است که طبقه‌کارگر ایران در آن قرار گرفته است. مبارزه‌ی کارگران برای دستیابی به‌تشکل مستقل خود با نیروی متحد دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران روبروست. در این جنگ نابرابر قوای متحد دولت و همه‌ی ابزارهای سرکوب‌گر آن، از قوه قضائیه تا زندان و ارتش و پلیس و سپاه و دیوانسالاری انگلی‌اش، دست در دست صاحبان سرمایه؛ از صنایع به‌اصطلاح ملی و مستقل گرفته تا تجارت و غیره، به‌پشتوانه همه‌ی مبلغان، فیلسوفان، اقتصاددانان، مورخان و ایدئولوگ‌های معمم و مکلاش؛ از مذهبی و اصلاح‌طلب تا لیبرال و نولیبرال، «مدرنیست» و پُست مدرنیست در مقابل طبقه‌کارگری قرار گرفته‌اند که بر متن فلاکتی عمومی و مزمن - امروز - از کم‌ترین توان مقاومت در مقابل تعرضات جبهه‌ی سرمایه برخوردار است. این یک جنگ فرسایشی و نابرابر است. در نابرابری این جنگ همان بس که یک‌سوی این نبرد برای کوچک‌ترین گام نیازمند بزرگ‌ترین فداکاری‌هاست و بهای ذره ذره‌ی پیشروی‌اش را با زندان و شکنجه و سرب و گلوله می‌پردازد؛ درحالی که سوی دیگر نبرد، جبهه‌ی سپاه سرمایه، هنوز حتی نیازمند بسیج بخش مهمی از قوای خود نیست و با صرف نیرویی به‌مراتب ناچیز تا به‌امروز در پس‌راندن طبقه‌کارگر موفق بوده است.

اگر کارگران ایران تا امروز هزینه‌ای بس سنگین برای نجات خود از فلاکت کنونی و حرکت به سوی آینده‌ای انسانی برای خود و فرزندان‌شان پرداخته‌اند، در مقابل رژیم و صاحبان سرمایه کم‌ترین آسیب‌ها را از مقابله با کارگران دیده‌اند. با همه‌ی این‌ها جنبش کارگری ایران و فرزندان شریف طبقه کارگر توانسته‌اند مرزهای ممکن (اما فوق‌العاده دشوار) در این نبرد نابرابر را پشت‌سر گذاشته و چشم‌اندازهایی هر چند هنوز ضعیف- از آینده‌ای روشن‌تر را در مقابل چشمان توده‌ی وسیع‌تری از کارگران بگشایند.

دستیابی به این موفقیت‌ها بر متن آن توازن قوای نابرابر به‌تنهایی و بدون حمایت‌های وسیع جهانی اگر غیرممکن نبود- لااقل به مراتب دشوارتر از امروز می‌شد. این موفقیت‌ها به‌همراهی جنبش کارگری بین‌المللی به‌دست آمد و طبقه کارگر ایران توانست در مصاف نابرابر خود با قوای متحد سرمایه افق‌هایی دورتر از مرزهای کشوری را دریافته و در پهنه‌ی جهان به‌جستجوی متحدانی برای نبرد سنگین خود برخیزد.

تا پیش از وقایع یک سال اخیر و تا پیش از آن که جنبش کارگری ایران از یک‌سو با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی تهران در داخل کشور و از سوی دیگر با مبارزات پی‌گیر فعالین عمدتاً سوسیالیست در عرصه‌ی بین‌المللی مطرح شود، به‌نظر می‌رسید که در میان فعالین جنبش مستقل کارگری ایران توافقی نانوشته بر سر موقعیت بین‌المللی جنبش کارگری ایران و دوستان و متحدان آن وجود دارد. اما با تغییر توازن قوا- امروز- یکباره چنین می‌نماید که نه تنها چنین توافق نانوشته‌ای وجود ندارد، بلکه خود همین موضوع می‌تواند سرمنشاء اختلافاتی عمیق نیز باشد. سیاستی که تا دیروز عملی می‌شد، ناگهان از هرسو با منتقدینی روبرو می‌شود که همان سیاست‌ها را به‌مصاف می‌طلبند و دفاع آگاهانه‌ی همه‌ی فعالان و مدافعان جنبش مستقل کارگری از عمل تاکتونی خویش و جنبش کارگری را بیش‌از پیش ضروری می‌کند. اگر تا دیروز جلب حمایت یک اتحادیه اروپایی و تماس با نماینده‌ای از این یا آن حزب پارلمانی امری بدیهی به‌نظر می‌رسید، امروز دیگر چنین نیست. کسانی که تا دیروز چنین تلاش‌هایی را به‌سکوت برگزار می‌کردند، امروز به‌انتقاد از آن‌ها برمی‌خیزند و موافقین متزلزل دیروزی نیز امروز در صحت مبارزه‌ای که خود سال‌ها در آن درگیر بوده‌اند، تردید می‌کنند. همین امر تبیین مجددی از سیاست بین‌المللی جنبش کارگری را ضروری می‌سازد.

اهمیت این مجادله بی‌تردید از آن‌روست که طبقه کارگر ایران با بورژوازی‌ای روبروست که خود در تقابل با صف‌بندی مسلط در نظام سیاسی بین‌المللی قرار دارد. اگر دولت ایران در «خانواده باصطلاح جهانی کشورهای دموکراتیک» و در وضعیتی مشابه تایلند و فیلیپین و مانند آن قرار داشت، چنین سؤالی هیچ‌گاه طرح نمی‌شد. چراکه خود شرایط پاسخ‌های آماده‌ای داشت. برای طبقه کارگر ایران و برای فعالین سوسیالیست آن، اما چنین نیست. جنبش کارگری ایران بر متن شرایطی ویژه و در کشوری شکل می‌گیرد که به‌یکی از کانون‌های اصلی سیاست جهانی تبدیل شده است. دوستی و دشمنی با رژیم ایران و دولت آن می‌تواند در عرصه‌ی جهانی به‌انزوا یا محبوبیت رژیم‌ها یا دولت‌ها منجر شود. دامنه‌ی تقابل بین غرب و دموکراسی غربی به‌سرکردگی آمریکا با رژیم اسلامی به‌مراتب از ابعاد و عمق یک درگیری ساده بین دو یا چند دولت فراتر می‌رود. از جهاتی معین، این درگیری حتی خصمانه‌تر از مواردی است که دو دولت به‌دلیل جهت‌گیری‌های طبقاتی و اجتماعی متفاوت (مانند کوبا و آمریکا) در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. جدال بین ایران و غرب به‌طور کلی و با آمریکا به‌ویژه حامل مجموعه‌ای از غامض‌ترین و پیچیده‌ترین تضادهاست که حل هیچ‌کدام از آن‌ها به‌تنهایی هنوز به‌معنای پایان این جدال نیست. جدال بین ایران و غرب جدالی است بر سر جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه و نقش و نقشه‌ی آتی هر یک از بازی‌گران منطقه‌ای و جهانی در آن.

برای طبقه کارگر ایران این وضعیتی است پیچیده. طبقه کارگر از یک‌سو با رژیم و طبقه‌ای درگیر است که به‌مثابه‌ی سازمان‌دهنده‌ی یکی از هارترین اشکال بردگی مزدی، همه و هرگونه مؤلفه‌ی اجتماعی-تاریخی در تعیین سطح مزد و معاش کارگران را حذف کرده و اکثریت سنگینی از مزدبگیران را در معرض نابودی فیزیکی قرار داده است؛ و از طرف دیگر در سطح جهانی همین رژیم- در جدالی درون‌طبقه‌ای، مقابل آن‌هایی به‌صف‌آرایی پرداخته است که مبلغین و مدافعان همان نظام جهانی بردگی مزدی را تشکیل می‌دهند. همه‌ی این‌ها بر متن شرایط ضعف عمومی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی و فقدان یک صف متحد و مؤثر سوسیالیستی از کارگران جهان اهمیتی مضاعف می‌یابند. در عرصه‌ی جهانی این جنبش سوسیالیستی کارگران نیست که نیروی اصلی و یا حتی مؤثر در جنبش کارگری را شکل می‌دهد.

در یک‌سوی جنبش کارگری بین‌المللی اتحادیه‌ها و «مجموعه‌ی تشکل‌های آزاد بین‌المللی» (ITUC) قرار دارند که علی‌رغم تمایزات موجود در میان‌شان اساساً بر بستر رفرمیسم قرار داشته و در چهارچوب‌های حفظ نظام موجود مبارزه می‌کنند. خاستگاه این اتحادیه‌ها هرچه باشد، آن‌ها به‌بستر اصلی جنبش کارگری در کُل غرب و به‌تأسی از آن در یک سلسله از دیگر کشورها تبدیل شده‌اند. در میان این مجموعه‌ی گسترده و در لایه‌ها و سطوح مختلف آن از فعالین سوسیالیست و کمونیست و چپ صدیق و هم‌چنین اتحادیه‌های متمایل به چپ از نوع «سی جی‌له» ایتالیا و «ث ژت» فرانسه گرفته، تا اتحادیه‌های دمکرات مسیحی و دست راستی قرار دارند؛ و در منتهی‌الیه راست این صف‌بندی جهانی آن دسته از اتحادیه‌ها و جریان‌ها وابسته به آن‌ها قرار دارند که در سیاست بین‌المللی بیش‌از هرچیز مجری منویات بورژوازی خودی و دولت مربوطه‌شان هستند. بارزترین نمونه‌ی این‌گونه اتحادیه‌ها را می‌توان در «ای اف ال - سی آی او» آمریکا و «مرکز هم‌بستگی» وابسته به آن مشاهده کرد.

در جانب دیگر این صف‌بندی جهانی نیز مجموعه‌ای از اتحادیه‌های برآمده از سنت رقیب غرب قرار گرفته‌اند که اساساً اتحادیه‌های سرکوب‌گر بلوک شرق سابق را دربرمی‌گیرند. برخلاف صف‌بندی اتحادیه‌های آزاد (ITUC) که برجهت‌گیری پذیرش دمکراسی پارلمانی بنا شده و در همان چهارچوب نیز موفق به کسب رفرم‌های معینی شده‌اند، صفوف اتحادیه‌های درون «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» (WFTU) همواره به‌مثابه ابزاری درجهت تشدید استثمار طبقه کارگر عمل کرده‌اند. وجود معدودی از اتحادیه‌های دارای جهت‌گیری سوسیالیستی در میان این کنفدراسیون تغییری در این واقعیت نمی‌دهد. این صف‌بندی جهانی و فقدان یک بین‌الملل سوسیالیستی کارگران باعث شده است که روابط بین‌المللی طبقه کارگر تحت‌الشعاع عواملی غیر از اصل هم‌بستگی طبقاتی و جهانی کارگران قرار بگیرد. در کنار انگیزه‌های طبقاتی اصیل عواملی از قبیل حفظ موقعیت برتر برای کارگران کشور خودی (از طریق تقویت موضع بورژوازی خودی در بازار جهانی)، و سرانجام جدال‌های سیاسی و ایدئولوژیک نوع جنگ سردی؛ امر هم‌بستگی بین‌المللی کارگران را از یک امر روشن و بدیهی طبقاتی به‌عرصه‌ی پیچیده‌ای از معادلات و محاسبات تبدیل کرده‌اند. این التقاط منافع طبقه کارگر با منافع غیر کارگری، در هر دو سوی این صف‌بندی اصلی جهانی عمل می‌کند؛ و همین نیز، تشخیص و تمایز بین همه‌ی عوامل مؤثر، و هم‌چنین آگاهی دقیق نسبت به آن‌ها را به‌ضرورت عاجل تبیین سیاست در جنبش کارگری تبدیل می‌کند.

در مورد «کنفدراسیون جهانی کارگران» (WFTU) که از دل بلوک شرق درآمده است، تقدم منافع ایدئولوژیک سبب گردیده است که سبانه‌ترین سرکوب‌ها و وحشیانه‌ترین اشکال استثمار طبقه کارگر در کشورهای «دوست» نادیده انگاشته شود. بیهوده نیست که این اتحادیه‌ها تا به‌امروز مصرانه از هرگونه حمایتی از جنبش مستقل طبقه کارگر ایران خودداری کرده؛ و به‌جای آن، گرم‌ترین مناسبات را با رژیم ضدکارگر ایران و ارگان‌های سرکوب‌گر آن در جنبش کارگری (مانند خانه کارگر و شوراهای اسلامی) برقرار کرده‌اند.

در نقطه‌ی مقابل این صف‌بندی، یعنی در صفوف «اتحادیه‌های آزاد» (ITUC) نیز، علی‌رغم تمایزات جدی بین نیروهای متشکل در آن، هم‌بستگی بین‌المللی طبقه کارگر از همین معضل رنج می‌برد. در کنار جریان‌هایی که سیاست بین‌المللی خود را صمیمانه و براساس منفعت طبقاتی مشترک جهانی کارگران تبیین می‌کنند، جریان‌های دیگری نیز قرار گرفته‌اند که به‌صراحت هم‌بستگی بین‌المللی را در چهارچوب منافع سرمایه خودی تبیین می‌کنند. در صفوف این اتحادیه‌ها مجموعه‌ی گسترده‌ای از اتحادیه‌های مبارز و طیف وسیعی از فعالین چپ و سوسیالیست در حال مبارزه‌اند که نه تنها امر هم‌بستگی جهانی کارگران را به‌فراموشی نسپردند، بلکه در دل همین شرایط موجود و به‌تناسب نیروی خود در این راه از فداکاری‌های کوچک و گاه بزرگ نیز ابائی ندارند. این تناسب قوا در درون «اتحادیه‌های آزاد جهانی» (ITUC) عملاً به‌سیاست‌هایی گاهاً متناقض منجر شده است که در مواردی (مثل ونزوئلا) آشکارا به‌موضع‌گیری در مقابل جنبش‌های حق‌طلبانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان، و در مواردی دیگر (مثل ایران) به‌حمایت فعالانه از جنبش کارگری انجامیده است.

برای طبقه کارگر ایران و به‌ویژه برای فعالین سوسیالیست جنبش کارگری این وضعیتی دشوار است. برمتن این شرایط است که همه چیز وارونه و غیرعادی جلوه می‌کند. آن کس که با ادعاهای «سوسیالیستی» ظاهر می‌شود در کنار بورژوازی‌ها ایران و رژیم سرکوب‌گر آن و با حمایت از ارگان‌های سرکوب‌اش در مقابل استقلال طبقاتی کارگران صف‌آرایی می‌کند؛ و آن کس که رسماً رفرمیست است، در کنار مبارزه‌ی جنبش مستقل کارگری ایران برای کسب حقوق پایه‌ای کارگران قرار گرفته و سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی را محکوم می‌کند. کوتاه سخن، همه‌ی عناصری که برای ایجاد وضعیتی دشوار و

پیچیده لازم بود، یک‌باره در مقابل طبقه‌کارگر ایران و جنبش جوان آن ظاهر شده‌اند. در تلاش برای تبیین سیاست خود در این رابطه نیز، جنبش کارگری ایران از مشاورانی ناخواسته نیز محروم نیست. جنبش‌های مختلف اجتماعی در ایران که امروز بیش از هر زمانی به‌وزن و اهمیت طبقه‌کارگر در تحولات اجتماعی پی‌برده‌اند، تلاش می‌کنند در این زمینه -نیز- اما، پاسخ‌های از پیش آماده‌ی خود را در مقابل طبقه‌کارگر ایران قرار دهند.

بسته به تبیینی که هر یک از گروه‌بندی‌های اپوزیسیون غیرکارگری در ایران از طرفین جدال بین ایران و غرب داشته باشند، پاسخ آن‌ها به جنبش کارگری -نیز- اساساً پاسخی است برای جهت‌دهی به این جنبش به‌نفع یک طرف این جدال. این پاسخ‌ها در درجه اول نه پاسخی براساس تبیین منافع لحظه‌ای و درازمدت طبقه‌کارگر ایران، بلکه نشان‌گر جهت‌گیری‌های سیاسی پاسخ‌دهندگان آن می‌باشد. خطوط اصلی پاسخ‌ها و پاسخ‌دهندگان نیز مبتنی بر صف‌بندی‌های اصلی صحنه‌ی سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای است.

مهم‌ترین این پاسخ‌ها را در سه گروه‌بندی عمده می‌توان برشمرد.

۱- مدافعان دمکراسی غربی و بازار آزاد که با رشد جنبش کارگری و پیدایش نشانه‌های قدرت اجتماعی آن به‌نقش تعیین‌کننده‌ی طبقه‌کارگر در تحولات آتی ایران پی‌برده و به‌تناسب آن نیز به‌تلاش برای جلب سمپاتی درمیان کارگران برخاسته‌اند. از نقطه نظر این طیف گسترده که دربرگیرنده مجموعه‌ی وسیعی از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی در خارج کشور و همچنین بخش‌هایی از اپوزیسیون اصلاح‌طلب در داخل است، جای‌گاه طبیعی جنبش کارگری و تشکل‌های آن در عرصه‌ی بین‌المللی بر بستر جنبش دمکراسی‌خواهی غربی است. دفاع این جماعت عامل سرمایه از «اتحادیه‌های آزاد جهانی» برگ‌سآوری است بر دفاع آن‌ها از «دمکراسی‌خواهی» و بازار آزاد. از نظر این جریان‌ها آن دسته از اتحادیه‌های آزاد دارای اصالت‌اند که آشکارا جهت‌گیری ضدکمونیستی و راست را نمایندگی می‌کنند. بر همین اساس نیز آن‌ها نه تنها جای‌گاه طبیعی جنبش کارگری ایران را در کنار اتحادیه‌های مدافع گلوبالیزاسیون می‌بینند، بلکه اساساً تأمین جهت‌گیری ضدسوسیالیستی در خود جنبش کارگری ایران را -نیز- شرط لازم برسمیت شناختن آن بشمار می‌آورند. این‌ها کم‌ترین تردیدی در قلع و قمع جنبش کارگری از خود بروز نخواهند داد، هرگاه که کوچک‌ترین شائبه‌ای از سوسیالیسم را در این جنبش احساس کنند. از نظر سیاسی نیروهای این طیف با سایه روشن‌های متفاوت جنبش کارگری را به‌مثابه‌ی جزئی از جنبش «دمکراسی‌طلبی» و اهرمی برای ایجاد تغییرات به‌نفع تحول جامعه ایران به‌سمت دمکراسی غربی در نظر گرفته و تشکل‌های کارگری را به‌مثابه‌ی ابزاری برای توسعه «دمکراسی» و تقابل با کمونیسم ضروری می‌شمارند. در منتهی‌الیه راست این جریان مدافعان دمکراسی آمریکایی قرار دارند.

این جریانی است اساساً مدافع اقتصاد بازار آزاد. آن‌چه که آن‌ها از جنبش کارگری می‌خواهند چیزی نیست جز انقیاد داوطلبانه به‌سیادت سرمایه به‌عنوان بدیلی در مقابل سرکوب کنونی. نسخه‌ی این جریان‌ها برای جنبش کارگری تشکل‌هایی از نوع «ای اف ال» آمریکاست.

۲- جنبش سنتی ضدامپریالیسم، که امروز در پرتو تحولات منطقه، جنگ‌های افغانستان و به‌ویژه عراق و همچنین سیاست توسعه‌طلبانه و راسیستی اسرائیل، با تحرکی دوباره به‌میدان آمده و طبقه‌کارگر را به‌عنوان نیروی اصلی مبارزه ضدامپریالیستی معرفی می‌کنند. این نیز طیفی است گسترده که از بازماندگان دست راستی سنت‌های مختلف ضدامپریالیستی تا مائوئیست‌ها را دربرمی‌گیرد. در درون جنبش کارگری ایران محافظی از «هیأت مؤسسان ایجاد سندیکا‌های کارگری» نیز در شمار این جریان به‌حساب می‌آیند. از نظر این طیف کلیت اتحادیه‌های آزاد غربی چیزی جز ابزار دست امپریالیسم نبوده و همکاری با آن‌ها به‌مثابه‌ی همکاری با دول امپریالیست قلمداد می‌گردد. وظیفه‌ی محوری و اساسی طبقه‌کارگر از نظر این جریان مقابله با سلطه‌ی امپریالیسم در سطح جهانی به‌طور کلی و با ماجراجویی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل در منطقه‌ی خاورمیانه به‌طور ویژه است. از نظر این جریان تضعیف هیچ‌یک از «نیرو»ها در این ستیز جایز نیست و تشکل‌های مستقل طبقه‌کارگر ایران -نیز- در جریان این کشمکش چاره‌ای به‌جز پیوستن به‌صف جهانی «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری» (WFTU) و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی آن ندارند.

این ضدامپریالیسم ورشکسته امروز در ایران یک‌بار دیگر به‌پناهگاهی برای حزب توده تبدیل شده است که در بادگیر این‌گونه شعارهای ضدامپریالیستی به‌بازسازی صفوف خود و بزک چهره‌ی کریه استالینستی خویش پرداخته و هم‌زمان طبقه‌کارگر را به‌پذیرش تشکل‌های رژیم ساخته‌ی خانه‌کارگر و شوراهای اسلامی ضدکارگر و تلاش برای اصلاح آن‌ها فرامی‌خواند. گرویدن

به این سیاست برای جنبش کارگری ایران یعنی خودکشی. این سیاستی است مستقیماً برای به انحلال کشاندن جنبش مستقل و نوپای جنبش کارگری.

۳- و سرانجام باید به طیفی از فعالین چپ و سوسیالیست متأثر از سنت جنبش‌های خرده‌بورژوازی و روشن‌فکری دارای جهت‌گیری ضد سرمایه‌داری، آنارشیستی و آنتی‌گلوبالیزاسیون اشاره کرد. علی‌رغم جهت‌گیری‌های متفاوت عناصر و محافل این طیف در عرصه‌ی بین‌المللی، فعالین آن در رد دو صفت‌بندی اصلی جهانی درون جنبش کارگری متفق‌القول بوده و رجوع به توده‌های کارگر در سطح جهانی را به‌عنوان تنها راه پیش روی طبقه کارگر ایران قلمداد می‌کنند. عدم انسجام عملی این طیف و تفاوت سیاست‌های روز آن‌ها تغییری در این ارزیابی پایه‌ای به وجود نمی‌آورد. در حالی که نمایندگان واقع بین‌تر این نظریات علی‌رغم انتقادات سنگین، همکاری با اتحادیه‌های جهانی را به‌عنوان امری گریزناپذیر به رسمیت شناخته و در این زمینه همان سیاستی را دنبال می‌کنند که فعالین جنبش کارگری ایران در داخل کشور توصیه و بدان عمل می‌کنند، پی‌گیرترین مدافعان این نظریه منطق انکار و انحلال تشکلهای موجود را تا به آخر ادامه داده و با اعلام تعلق همه و هرگونه اتحادیه‌ای به بورژوازی رجوع به توده‌های کارگر در سطح بین‌المللی و مبارزه‌ی فوری برای نابودی نظام کار مزدی را به‌عنوان تنها راه نجات طبقه کارگر از فلاکت امروز قلمداد می‌کنند.

نقطه عزیمت نقد کلیه نظرات معتقد به این سیاست حاوی این حقیقت بنیادی است که رهایی طبقه کارگر در نظام کار مزدی امکان‌پذیر نیست. آنچه این سیاست را برای جنبش کارگری تبدیل به یک سیاست زیان‌بار می‌کند تبدیل بلاواسطه همین نقد پایه‌ای به سیاست روز و به تاکتیک فوری است. تبدیل سیاست رجوع به توده‌های کارگران در عرصه ارتباطات بین‌المللی به‌عنوان بدیلی در برابر همکاری با اتحادیه‌ها و تشکلهای رسمی کارگران، عملاً چیزی نیست جز فراخواندن طبقه کارگر به انزوا و فرستادن جنبش کارگری به نبرد نابرابر. این سیاست مصداق بارز این باور است که «راه جهنم هم با نیات حسنه فرش می‌شود».

برای جنبش کارگری و به‌ویژه برای فعالین سوسیالیست آن هیچ‌یک از این گزینه‌های سه‌گانه نمی‌توانند راه‌گشا باشند. استراتژی پرولتاریای سوسیالیست نه می‌تواند بر مبنای تمکین به توازن قوای موجود و روی‌آوری به «رنال پلیتیک» یا «مصلحت‌گرایی سیاسی» تنظیم شود و نه با تأکید صرف بر مبنای ایدئولوژیک و عطف آرزومندانه به اهداف نهایی. یکی جنبش کارگری را در جنبش‌های بورژوازی موجود حل می‌کند و دیگری آن را به انزوا و حاشیه کشانده و به همان نقطه‌ی انحلال می‌رساند.

نقطه عزیمت همه‌ی این پاسخ‌های سه‌گانه را اصول ایدئولوژیک و منافع سیاسی خارج از حرکت واقعی طبقه کارگر تعیین می‌کند. در مقابل، برای تبیین سیاست جنبش کارگری در این زمینه نیز، مقدماً پاسخ به این سؤال ضروری است که اصول ناظر بر استراتژی جنبش کارگری کدام‌اند و پرولتاریای سوسیالیست چگونه می‌تواند در ایفای نقش تاریخی طبقه کارگر موفق شود؟

نخست: این استراتژی باید بر این نقد پایه‌ای از جامعه سرمایه‌داری استوار باشد که بنیان این جامعه بر اسارت طبقه کارگر در چهارچوب مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی و کار مزدی استوار است؛ و مادام که این بنیان دست‌خوش دگرگونی اساسی نشده باشد، هیچ صحبتی از بهبود مداوم زندگی طبقه کارگر نمی‌تواند در میان باشد. گرایش عمومی و همیشگی سرمایه‌داری مبتنی است بر کاهش سطح زندگی مزدبگیران و برای چنین کاهشی هیچ نیازی به تلاش ویژه‌ای نیست. خود مکانیسم‌های جامعه سرمایه‌داری و آرایش طبقاتی آن تضمین‌کننده‌ی چنین کاهشی است. در مقابل، هر بهبودی در هر نقطه‌ای از دنیا، ولو هرچند کوچک، نیازمند جانفشانی‌ها و مجاهدت‌های بزرگ توده‌ی کارگران است. تخریب بنیادهای زندگی کارگران گرایش طبیعی سرمایه است، در حالی که بهبود این زندگی محصول مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقاتی است. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه متغیر است؛ و کار وابسته و تابع آن. در این توازن، طبقه کارگر به‌طور استراتژیک در وضعیت بازنده قرار دارد؛ و طبقه سرمایه‌دار در وضعیت مسلط. استراتژی طبقه کارگر باید ناظر بر تغییر بنیادی و اساسی این وضعیت باشد. بنابراین، آنچه شاخص و اصل تعیین‌کننده‌ی درستی یا نادرستی استراتژی طبقه کارگر است، در درجه‌ی اول نه میزان، بلکه جهت پیشروی آن در هر لحظه‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی است. بزرگ‌ترین پیشروی‌های لحظه‌ای نیز چنانچه به تقویت عناصر حفظ وضع موجود منجر شوند، در نهایت چیزی جز درجا زدن و یا حتی عقب‌گرد نیستند.

پیشین خود را از دست داده است. سطح زندگی این طبقه امروز از سی سال قبل به مراتب پایین تر است و شاخص دستمزد بدنه اصلی طبقه کارگر رسماً براساس حداقل‌های لازم برای امرار معاش فیزیکی تعیین می‌شود. هنر، آموزش، بهداشت و حتی پوشاک و مسکن مناسب همه و همه به‌عنوان مؤلفه‌های تاریخی تعیین‌کننده مزد از زندگی طبقه کارگر ایران حذف شده‌اند. آن‌چه که برجسته مانده، مزدی است برای کار کردن، خوردن و نمردن. بورژوازی ایران موفق شده است به‌یمن چوبدستی حکومت خدا بر روی زمین نه تنها طبقه کارگر را به فروش نیروی کار خود زیر ارزش واقعی وادار کند، بلکه حتی تعهد به انجام همین قرارداد را نیز مشروط به حال و هوای خود می‌کند. امروز نه مزد مناسب، بلکه نفس دریافت همان مزد زیر ارزش نیز - برای بخش‌های گسترده‌ای از طبقه کارگر آرزویی دست نیافتنی می‌نماید. همه‌ی این‌ها بدون شمشیر اسلام امکان‌پذیر نبود. این شمشیری است که بر سر هر کارگری به پرواز در می‌آید که رؤیای فرارفتن از این فلاکت را در سر می‌پروراند و بخواهد دست در دست کارگری دیگر به جستجوی راه‌هایی از این فلاکت برخیزد. پیکره‌ی اصلی طبقه‌ی صاحبان سرمایه در ایران (اعم از خصوصی و مافیایی و دولتی، اعم از «مدرن» و قرون وسطائی، اعم از «چپ» و راست) یکسره در این متفق‌اند که کارگر را حقی برای اتحاد نیست. در یک کلام، تحمیل فلاکت امروز بر طبقه کارگر ایران محصول ترکیب نامیمون منفعت ناب سرمایه در پوشش جهالت مذهب دولتی است.

حاکمیت عریان سرمایه و فلاکت گسترده‌ی طبقه کارگر در درون طبقه - رقابت را جای‌گزین هم‌بستگی و عصیان بدون نقشه را جای‌گزین سازمان‌دهی آگاهانه نموده است. جنبش کارگری ایران در وسیع‌ترین سطح خود جنبش اعتراضات پراکنده و عصیان‌گونه برای حفظ حداقلی از زندگی است. در دل طبقه‌ی عظیم ۱۹ میلیونی تنها بخش کوچکی موفق به فراتر رفتن از این بی‌سازمانی و گام نهادن در راه حرکت نقشه‌مند برای بهبود زندگی و معیشت خود شده است. در مقابل این بخش هنوز بسیار کوچک، اردوی بزرگی از قداره‌بندان، قضات، تفنگ به‌دستان، زندانبانان، «علما» و «عظما»، ایدئولوگ‌ها و قلم به‌دستان مزدور سرمایه، به‌همراه «مقامات کارگری»، به حفاظت از حریم مقدس سرمایه صف کشیده‌اند؛ و هرگونه شائبه‌ای از حق‌طلبی کارگران را با بیکاری و گرسنگی و زندان و ضرب‌وشتم مجازات می‌کنند.

در سطح سیاسی و ایدئولوژیک نیز جدال با غرب و آمریکا بیش از هر چیز به‌مثابه دست‌آویزی در دست دولت برای سرکوب همه و هرگونه صدای حق‌طلبانه‌ی کارگری به کار گرفته می‌شود. تحریک و بسیج ناسیونالیسم ایرانی پیرامون کشمکش بر سر انرژی هسته‌ای - امروز - بخش‌های قابل توجهی از بورژوازی اپوزیسیون را نیز به‌حمایت از رژیم کشانده است. جنبش کارگری ایران تا هم‌اکنون ضربات سنگینی از جنجال تبلیغاتی مبارزه با آمریکا و غرب خورده است. در کنار خفقان حاکم بر رسانه‌های جمعی در ایران، هرگونه ارتباط بین‌المللی فعالین جنبش کارگری مَهر برقراری ارتباط با بیگانگان خورده و مورد تهاجم قداره‌بندان دولتی قرار می‌گیرد. جمهوری اسلامی به‌خوبی بر این واقف است که ارتباطات بین‌المللی کارگران سد مهمی بر سر راه سرکوب و قلع و قمع همه‌جانبه‌ی جنبش کارگری است.

دقیقاً به‌همین دلیل امروز انترناسیونالیسم برای طبقه کارگر ایران معنایی به‌مراتب بیش از هم‌بستگی بین‌المللی آرمان‌گرایانه و نمادین دارد. پیوند با متحدان بین‌المللی از یک سو و استفاده از شکاف بین جمهوری اسلامی و غرب برای رساندن صدای خود به گوش توده‌ی وسیع کارگران - امروز - یکی از نیازهای حیاتی و فوری فعالین جنبش کارگری است. بدون این پیوند جمهوری اسلامی با سهولت به‌مراتب بیش‌تری قادر به سرکوب وسیع جنبش کارگری و برقراری آرامش قبرستانی خواهد بود. برای طبقه کارگر سوسیالیست سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان به این نیاز امروز کل جنبش کارگری ایران، بر متن فقدان یک صف سوسیالیستی نیرومند جهانی از کارگران، پاسخ داد؛ و در عین حال، گام‌های لازم برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی را برداشت؟

انجام پیرومند تحول سوسیالیستی در جامعه بدون تردید در گرو مقابله با همه و هرگونه رفرمیسم در درون جنبش کارگری و مبارزه با انواع سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های بورژوازی است. از نقطه نظر پرولتاریای سوسیالیست، تمامی طبقه‌ی سرمایه‌دار، در هر نقطه‌ی دنیا، خصم طبقاتی جنبش سوسیالیستی کارگران بشمار می‌آیند. اما از این واقعیت به‌هیچ وجه نمی‌توان و نباید بلاواسطه به‌استنتاجات استراتژیک رسید. از میان همه‌ی دشمنان طبقاتی کارگران ایران، امروز این بورژوازی خودی و دولت سیاه و سرکوب‌گر آن است که موجودیت طبقه کارگر را به‌عنوان یک طبقه هدف حمله‌ی اصلی خود قرار داده است. این طبقه‌ی حاکم و دولت ایران است که پاسدار و بسیجی به‌کارخانه اعزام می‌کند؛ خانه کارگر و شورای اسلامی را به‌جان کارگران می‌اندازد؛ قضات و

جنایت کار خود را به محکومیت کارگران برمی‌انگیزاند تا کارگران را دسته دسته روانه‌ی اوین و زندان‌های سنج و تبریز و غیره کند؛ به‌خانه و کاشانه‌ی کارگران اعتصابی هجوم می‌برد؛ سال‌ها و ماه‌ها حقوق کار انجام شده را پرداخت نمی‌کند؛ میلیون‌ها خانوادگی کارگری را به‌گرسنگی و زندگی در فقر مطلق محکوم کرده و کارگر را به‌خودکشی و تن فروشی و انحطاط فیزیکی و اخلاقی می‌راند. این دشمن بلاواسطه‌ی امروز طبقه کارگر ایران است. کسی که دشمنان فردای طبقه کارگر سوسیالیست را امروز - برجسته می‌کند و کارگران را به‌مبارزه با آن‌ها فرا می‌خواند، آب به‌آسیاب دشمن امروزی‌اش می‌ریزد. چنین کسانی با هر ادعا و انگیزه‌ای نه دوست کارگران، که دشمنانی هستند در جلد دوست.

طبقه کارگر سوسیالیست باید بتواند در میان وظایف سنگین و پیچیده‌ی پیش روی خود تفکیک لازم بین انواع مبارزه و شیوه‌های آن را انجام دهد. سوسیالیست‌ها مجاز به اختلاط در وظایف متفاوت نیستند. مبارزه با قدرت طبقه‌ی حاکم امروز در ایران و دولت آن مبارزه‌ی بلاواسطه و مستقیم کل طبقه کارگر است. پیکار با موج وسیع دمکراسی‌طلبی بورژوازی غرب - اما - مبارزه‌ی است بر سر هژمونی و سیادت ایدئولوژیک. کسی که اتحادیه‌های غربی را به‌دمکراسی‌طلبی غربی و دمکراسی‌طلبی غربی را به‌جنگ‌طلبی آمریکایی تقلیل می‌دهد، جنبش کارگری را به‌بیراهه می‌کشد. طبقه کارگر باید بتواند این دو نوع مختلف مبارزه را تفکیک نموده و براین اساس نیز به‌اتخاذ سیاست‌هایی دست بزند که همین امروز او را در راه دست‌یابی به‌استقلال تشکیلاتی و طبقاتی‌اش یاری می‌کنند. در این راه هیچ تهدید و ارعابی نباید مانع کارگران باشد. سنجش دقیق توازن قوای متخاصم و شناخت دقیق مسائل گرهی هر مقطع معین مبارزه و تشخیص متحدان براساس همان مسائل گرهی در عرصه‌ی نبرد نیاز همیشگی طبقه کارگر است.

جنبش کارگری ایران نمی‌تواند در جریان مبارزه‌ی حاد خویش پیشاپیش براساس معیارهایی به‌تفکیک صفوف دوست و دشمن دست بزند که روند مبارزه طبقاتی هنوز در دستور کار نگذاشته است. متحدین امروز طبقه کارگر ایران را براساس گره‌گاه‌های امروز مقابل جنبش کارگری باید تبیین کرد و نه براساس مصاف‌های فردای آن. طبقه کارگر نمی‌تواند از نیروی‌های متحد امروزی‌اش صرف‌نظر کرده و در انتظار درخشش پرچم توده‌ای رادیکال کارگران در دیگر کشورها بنشیند. طبقه کارگری که از استقلال عمل و رأی برخوردار باشد، باید بتواند با هشیاری به‌تنظیم رابطه خود با نیروهای مؤثر در جهان امروز بپردازد، شکاف‌های درون اردوی متخاصم را تشخیص دهد و همه‌ی قوای خود را برای عقب زدن آن خصمی به‌کار بگیرد که هم امروز قصد جان وی کرده است. این خصم امروز طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران و دولت آن (یعنی: جمهوری اسلامی ایران) است.

جدال امروز طبقه کارگر ایران با بورژوازی حاکم و دولت‌اش بیش‌از هر چیز جدالی است بر سر حق زندگی. مبارزه‌ی است بر سر بود و نبود. امروز طبقه کارگر ایران - هنوز - برای به‌رسمیت شناخته شدن به‌عنوان یک طبقه مبارزه می‌کند. در این مبارزه هر فعال صدیق جنبش کارگری و هر گرایش حقیقتاً مدافع طبقاتی کارگران ذینفع است. متحدان امروز طبقه کارگر ایران را نیز دقیقاً در میان کسانی باید جست که از این حق طبقه کارگر به‌دفاع برمی‌خیزند. هیچ معیار و شاخص دیگری نمی‌تواند راهنمای عمل فعالین جنبش کارگری باشد.

در جهانی که انواع سوسیالیسم‌های غیر کارگری و ضد کارگری را به‌خود دیده است، نه ادعای تعلق ایدئولوژیک به سوسیالیسم - به‌خودی خود - کسی را متحد طبقه کارگر می‌کند؛ و نه قرار داشتن کسی در صفوف رفرمیسم - به‌خودی خود - او را در عداد دشمنان طبقه کارگر قرار می‌دهد. جنبش کارگری ایران باید بتواند با هشیاری و درایت طبقاتی به‌ارزیابی از عمل کرد واقعی نیروهای ذینفع در مبارزه‌اش پرداخته، و از میان آن‌ها وسیع‌ترین متحدان را برای مبارزه‌ی خود برگزیند. همین شاخص به‌طریق اولی در سیاست بین‌المللی جنبش کارگری نیز صدق می‌کند و تاکنون نیز به‌درستی پراتیک آن را شکل داده است. هم فعالین جنبش کارگری و دوستداران طبقه کارگر در خارج از کشور (که در تمام سال‌های گذشته در صدد جلب هم‌بستگی اتحادیه‌های کارگری برآمده‌اند) و هم فعالین راستین جنبش کارگری در داخل و تشکل‌های آن (که مبارزات خود را با اتحادیه‌های متشکل در «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های آزاد» پیوند زده و تا به‌امروز بخشاً - حتی - به‌عضویت این اتحادیه‌ها درآمده‌اند) به‌درستی این امکان واقعی را به‌مثابه‌ی درک ضرورت کنونی انتخاب کرده‌اند. نه تعلق رفرمیستی این اتحادیه‌ها مانعی است برای جلب آن‌ها به‌عنوان متحدین کنونی طبقه کارگر و نه قرار داشتن آن اتحادیه‌ها بر متن دمکراسی‌های غربی.

جنبش کارگری ایران تا به امروز به درستی همین سیاست را عملی کرده است. خود زندگی واقعی فعالین صدیق جنبش کارگری را به این سو رهنمون شده است. این انتخابی عمیقاً طبقاتی است. با این همه، این نیز روشن است که این انتخابی است در جهانی که جنبش سوسیالیستی کارگران در آن فاقد حضوری نیرومند است. به این معنا این انتخابی است که نه تنها شانس‌های بزرگی در مقابل طبقه کارگر ایران قرار می‌دهد و امکان عمل آن را گسترش می‌بخشد، بلکه هم‌چنین مثل هر اقدام مؤثر دیگری مخاطراتی بزرگ - نیز - در خود نهفته دارد.

صرفنظر از مدافعان آشکار سیاست‌های نئولیبرال و پروژه‌ی دموکراسی آمریکایی که در ایران حتی از کم‌ترین شانس برای اعمال نفوذ در طبقه کارگر برخوردار نیستند، اکثریت اتحادیه‌های آزاد بین‌المللی جهت‌گیری سوسیالیستی را از برنامه و عمل خود کنار گذاشته و تنظیم مناسبات بین کار و سرمایه در چهارچوب اصلاح نظام موجود - را به‌عنوان هدف نهایی خود برگزیده‌اند. دفاع از حق تشکل مستقل طبقه کارگر ایران هم امروز امر واقعی همه‌ی این اتحادیه‌هاست و همین نیز اتحاد امروز فعالین و تشکل‌های کارگری ایران با این صف‌بندی جهانی را به‌اتحادی استوار تبدیل کرده است. حمایت مؤثر این نیروها در کوتاه مدت قطعاً در تقویت جنبش کارگری ایران نقشی جدی ایفا خواهد کرد. پذیرش غیرانتقادی این اتحاد - اما - در درازمدت، تمکین به‌مبانی مالکیت خصوصی و کار مزدی را به‌دنبال خواهد داشت؛ و این بهای بسیار سنگین جنبش کارگری در قبال قرار گرفتن در این صف است. می‌توان و باید از پرداختن این بها خودداری کرد. مبارزه برای تأمین یک جهت‌گیری سوسیالیستی هم امروز نیز در درون صفوف جنبش اتحادیه‌ای بین‌المللی ادامه دارد. انبوه فعالین سوسیالیست درون اتحادیه‌های بزرگ کشورهای غربی و مجموعه‌ی اتحادیه‌ها و سندیکا‌های چپ‌گرا و دارای جهت‌گیری سوسیالیستی در تأمین این جهت‌گیری طبقاتی رادیکال متحدین طبیعی طبقه کارگر سوسیالیست ایران بشمار می‌آیند. جنبش جوان کارگری ایران و تشکل‌ها و رهبران مبارز آن در همین دوره‌ی کوتاه چند ساله نیز منشاء اثراتی در جنبش بین‌المللی کارگری بوده‌اند. تشکل‌های طبقه کارگر ایران می‌توانند در این صفوف نه تنها از یاری هم‌طبقه‌ای‌های خود در سطح جهانی نیرو بگیرند، بلکه خود گسترش دهنده‌ی نسیم سوسیالیسم و سیاست طبقاتی رادیکال انترناسیونالیستی در این تشکل‌ها نیز باشند. مبارزه برای تأمین این جهت‌گیری نیز یکی از امور ویژه‌ی فعالین سوسیالیست جنبش کارگری است.

طبقه کارگر ایران و جنبش کارگری ایران برای اولین بار در تاریخ حیات خود به‌عنوان بخشی از جنبش جهانی کارگری ظاهر می‌شوند. این یک مقطع تاریخی تعیین‌کننده در حیات و سرنوشت طبقه کارگر در رقم زدن به‌سرنوشت سوسیالیسم در ایران است. پاسخ عملی به این ضرورت تاریخی شاخصی تعیین‌کننده از بلوغ جنبش سوسیالیستی کارگران ایران است. به‌استقبال این دوران بزرگ برویم.

مرتضی افشاری، امیر پیام، یداله خسروشاهی، بهمن شفیق، عباس فرد
مهر ۱۳۸۶ - اکتبر ۲۰۰۷

<http://www.omied.net>
info@omied.net